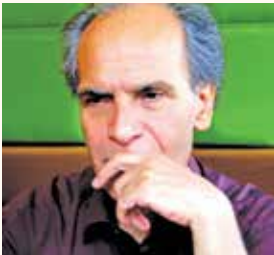




میر حسین یاقوی
شاعر و پژوهشگر ادبی

میتنی بر ساختار است؛ ساختاری که روابط خود را فی مابین کردار اثر و سوبیه‌های آن با مفهوم طبیعت و محل زیست، به جست‌وجوی می‌شنید. نخستین بار این نوع برخورد با اثر از زبان نیکبخت در نگاه به آثار و آرای نیما در ننگر بزرگداشت نیما شنیدیم. زمانی که وی بزرگترین رهیافت خود که مابه‌ازای درد و موقعیت موجود روزگاری نیما را توجه به خود ملموس داشت،



خود اشاره می کردند، این امر واضح شد که نیمه پس از سال ها نه تنها زیست و روش زندگی را در شعر فارسی آورده که این زیست، تشخیص خود را در شمالی بودن، نوع و محل زندگی بیانگر است. پس از آن

توجه خاصی به این مفهوم در قله‌ای از
همراهان نیکیخت کرد. موضوع، دربار
وضوح بیشتری یافت. آثار کیوان قدوس
گویی بر سرت سر همی آری به روز رسیده
این نظرگاه که ما می‌توانیم و باید خود را
در آنکسار شهر، حمله، کوچ، وایت‌های
شهری و... به تجلی بنشینیم: این زمان است
که بیان و بروز خواجه‌یافت که در عین
دارا بودن عینیت مبتنی بر زیست، گرد
خودی است که گناهی و قابل بسط است؛
همچنین در آثار شهرام محمدی آنگاه که از
صرفا گمانی من‌ها‌ها این نظرگاه نیست
بلکه مجموعه نامدار محمود دین‌محمدی
از درجه تر ترجمه نیز رهگشای رخدادهای
زیادی در شعر اصفهان و ایران شده است.
آنگاه که نگاه به تأثیرات ترجمه‌های
کافکا، «آناناس» زان رز پرس و مجموعه
مقالات ایشان بر شعرهای متنور محمود
حقوقی و نیز اشعار حسین مزاجی بنیداریم

تا این معناروشن تر شود. و در نهایت اینکه این نگاه، خود و امدارنگاهی است که از سبک اصفهانی در اصفهان حیات یافته و نشان می دهد که خود نیکبخت نیز در نظرگاه، وابسته به بوم بوده است.

اما مهم‌ترین چیزی که باید از محمد نیکبخت بیاموزیم و ادبیات می‌تواند از او بیاموزد چیست؟

تکیبخت مفید به اخلاق حرفه‌ای بود.
برعکس در جایگاه منتقد، همیشه لازم نداشت که در دست نگاه می‌داشت و اگر شناختی در ذهن داشت، می‌توانست از آن برای اثبات ادعای خود استفاده کند. اما کافی است که در نگاه کلی و بینیم کتاب «مسائل اخلاق» صفات نامطلوبه را برای تمام می‌شود. زمانی که در کتاب «میراث‌شناسی» نوشته‌ی شاملو و میردانتس، گوش می‌دهیم که قدرت ادبی شاملو و میردانتس در اختیار شور و در اختیار کامل دارد. آنگاه می‌بینیم که بر عهد کتاب «مسائل اخلاق» در درخت بشیر و قبول در دست شاملو قرار می‌گیرد. این همان سادگی باطنی است که در «درخت» قلم می‌گیرد و در قلم تکیبخت بود.

رفتار نیکبخت در «از گمشدگی تارهایی» فروغ هم خارج از کردار مرسوم ادبی است. متن با مرزبندی مشخص به گفت‌وگو با اشعار و تجربه‌های فروغ نشسته و تجربه‌های ناپخته را از شعر بر جسته و قابل توجه جدا می‌کند.

به‌کرات شنیده‌ایم که نیکبخش در جلسه نقد کتاب یکی از دوستان نزدیکش حضور یافته و ضمن بیان توان شعری وی در آثار قبلی‌اش، اثر مورد بحث را ضعیف و تا حد زیادی خارج از شعر خطاب نموده است. به‌راستی این خلق را در دوستان ادیبان دیده‌ایم؟ در جنب جلسات رسمی است.

که به تعارف‌های مرسوم، طوری رفتار کنند
که اگر شاکرانی در ادبیات به‌وجود آمده
است. در سلوک نیکبخت، اخلاق رفیع و
عزت زمانی که قرار است کار به انجام
برسانی، تمام خود را به همراهان را در
جهت اجرای کار به بهترین نحو به کار
بگیری و بروز دهی. برای شفاف این دقت
در کار وی کافی است به کتاب «آداب» نگاه
کنیم و این سواستی را به اعلی درجه از
مجموعه ببینیم و شاید دیگر هیچ گروهی با
چنین سواستی حاضر به عرق‌ریزی ذهنی در
تمام سالیان برای ترجمه‌ای در زبان فارسی
نشدند؛ و اخلاق رفیع‌ای یعنی اینکه قلم
منتقد نه بر صلاح نیست به تمجید که بر صلاح
متن، انسانیت و ادبیات بر کاغذ آید و در این
جایگاه است که آنچه حسن و کردار ناصواب
است به دور و کنار می‌و به دور از هرگونه
تأثیر به‌شد.

به آثار نیکبخت که نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که همیشه این رویکرد انتقادی را با در نظر گرفتن تمام سویه‌های صواب و مبادی اخلاقی و انسانی در گمشدگی، در گمراهی، در اشتباه و در نگرانی به‌کار می‌برد. و این شرافت و اخلاق و حرفه‌ای نیکبخت است که باید جدا از دیگر داشته‌هایش از او آموخت.

به اصفهان

گروه فرهنگی / آن دسته از اهالی ادبیات که در شهرهای غیر از مرکز پایتخت اند، خوب می‌دانند که حتی در شهرهای بزرگ سرزمین ما، حضور کسانی که با همه‌ی وارد شدنشان پای ادبیات می‌ایستند، تا چه حد در قوام گرفتن و ادامه‌یافتن داشته‌های ادبی بهر اقلیم، مؤثر است و وقتی می‌گوییم دروندان، منظور ما، هر چیزی است که بشود از آن مایه‌ی اندک‌ذات تا چرخش ادبیات، و تار و پود آن را برچرخد، این افراد مؤثر و کسانی که مرعوب رخدادها و حساب و کتاب مری‌ها می‌زنند، چندان زیاد نیست؛ زیرا انتها کسانی می‌توانند مستقل باشند و عمیق پیش بروند که بهره‌هایشان از آگاهی، به جایگاه‌شان، تشخیص و تمایز ببخشند. اعتماد به نفس، لغو، وقتی بر ست‌های ادبی بهر اقلیم مبتنا می‌یابد، سرگرم می‌شود و آن کسان بزرگ را در وظیفه‌ی میراث‌داری، بزرگ تهر می‌کند. استادان زنده‌یاد محمود بیخکث (مرداد - ۱۳۰۳ - ۳ خرداد ۱۳۸۰)، علاوه بر همه‌ی این‌وگی‌ها، از کنار گلدسته‌های تفکّر جهان، پیوندی به‌روز با ادبیات جهان داشتند و مجموعه‌ی این داشته‌ها از او شخصیتی طراز اول و کم‌نظیر در نقد و شناخت و ترجمه و شعر ساخته‌شود. از همه مهم‌تر اینکه او عملی بود که با نوشتن - و تخیل مدام، در عین وجود تنگنای گوناگون - آرا‌ی او شیرین‌تر از اش را جواد کرد و کارستان‌های ادبیات نینیکث تا همیشه در سرزمین زبان پارسی، در رخشان و مؤثر خواهد بود. در این شماره، از سه‌شنبه‌های شاعران با نگوذاد دانش قاطع او در سلسله‌سایان ادبیات این روزگار، یادداشت‌هایی از شاگردان او را مرور می‌کنیم و شعرهایی خواهیم خواند. یادش به‌خیر باد!



که گنبد را قاب کرده یا بهتر است بگویم در آغوش گرفته بود. مسحور آن منظره شده بودم که از طراحی و ساختن اتاقی اینچنین که همیشه دلخواهش بود، گفت. بعد شعرها را خواند. بان قافیه می‌گفت: «شما همه را هر یک به سطر و واژه به واژه خوانده بود و در هر یک نتقدهایی نوشته بود. در مورد یکی از آنها شروع به سخن گفتن کرد و مرا مسلسل وار به رگبار کلمات گرفت. مهیوت مانده بودم. بسیار سریع‌الانتقال بود، به طوری که به سخن گفته‌هایش نمی‌رسیدم. همه واژه‌ها در دسترسش بود. آنقدر تند سخن می‌گفت که خندم می‌دید و به گردش نمی‌رسید. از این سخن به آن شایخ می‌پزد و از هر دری می‌پاشد، از تاریخ بی‌بهره که شیفته‌اش بود، از قیامه، از نوشته‌های بهاء و پدر پد مولانا تا آئینا در آینه شاملو و مقایسه‌اش با ایلسا در آینه آرکون، از شعرهای جوزیه و فخرالکاشی و آرا و نظریات یاکوبسن و دیگران و غیره. ایستگاه روس می‌سرایا یاکوبسن شده بود و بهت زده نگاهش می‌کردم. آن

به فراتر از ادبیات معاصر. و امروز نیکبخت رفته است. او که در قلب اصفهان و در کنار میدان نقش جهان در ریجانه به جهان مدرن گشوده بود و با سطحی که به ادبیات کلاسیک داشت، از خود مخلصانه ساخته بود درانه و بی تکرار. این روزها از خود می پرسم چطور می توان این درجه را باز نگه داشت؟ بعد صدايش به آن لحن بیهیقي وار در گوشم می پیچد و سخنان هميشه‌اش را تکرار می کند: کار فضيلت انسان است. کار دینی کار، کار، کار و به اراتان ايمان داشته باشيد... همانگونه که او بود. برای خود خلوتی یافته بود. آرام و بیوسسته می نوشت و چنان به کارش می پرداخت که گویا جهان از هر چه جز نوشتن خالی است.

از بخت نیکبخت



الهه رضایی
مدرس دانشگاه

به باور نگارنده، دو بوم از شعرای فارسی‌زبان در وجود آمدن مکتب اصفهانی (هندی) تأثیری بسزیا دارند (این مناطق، اصفهان و تبریز و است). مکتب اصفهانی در نگاه‌ی تازه، حاوی نشانه‌هایی از شروع نقدی روشمند است و این نخستین بار است که از لحاظ تکنیک، هابان زبان، شعر فارسی پیشنهاد می‌شود. اگر پیش‌بینی از این دوره، بیشتر مخصوص شیانه خطی و مستقیم، پیرامون زبانی، مدح، خدا، پادشاهان و بزرگان دینی و گاهی معشوق‌های پا در زمین (هوا)، بیان آموزه‌ها (اخلاقی، تصوف، عرفان) و حماسه (توصیف زندگی پادشاهان و پهلوانان بوده است) سبازی از توجهات پیشنهاد‌های مکتب اصفهانی، بر محیط زندگی و خود ملموس است. اینچنین است که شاید می‌توان این کردار را با فاصله زمانی فراوان، پی مناسبی برای فرم‌رئینما دانست. از این رخداد است که دایره نشانه‌ها در اشعار شاعران را نسبت به قبل، فوق العاده وسیع می‌بینیم. روزمرگی، زندگی و زیست اجتماعی از زبان و زبان این شاعران حضور و ظهور می‌یابد. نوجویی در

شیوه گفتن و توجه به انواع تمهیدات و بازیگری های این مکتب می شود. نگاه خاص به تصویر و عینیت در دیوانه‌ها و زور بازو را در این دوره می توان یافت و... قسمت زیادی از این رفتار با مدیوم هنری، پس از سال‌ها بازگشت و درخشان شدن شاعران، مجدداً در فرم ادبی نیما، ادامه و محکم‌تر بسزایی می‌یابد. این قریابت با زمان و بیان خاص را شاید هنوز هم بتوان پس از اندیشه نیما در شعر نیمایی و انواع روش‌های برخورد با شعر دهه‌های نزدیک در آثار شاعران اسفهان به جست‌وجو نشست.

در روزگار پس از نینما، شعر معاصر
افغانستان نمود بیرونی‌اش را آمیختن
چندین حرکت شاخص می‌تواند
باشد. در اولین حلقه‌ها می‌توان به
حضور مرحوم مصدق و دیگرانی
تحت تأثیر آرای نینما که با عنوان
(انجمن ادبی صائب) آغاز می‌شود،
اشاره کرد. اما در دوره جدید، مردم
مصدق‌خواهی به‌عنوان اولین منتقد
جدی شعر پس از نینما و دیگر
بزرگان مؤلف و مترجم مانند اورنگ
خضریایی، روشن رامی، رستمیان،
جلیل دوستخواه، محمدی، هوشنگ
گلشیری، احمد گلشیری، ابوالحسن
تجفی، محمد میرعلایی، ضیاء محمدی،
بهرام صادقی، امیرحسین افراسیابی،
محمود نیکبخت، احمد اخوت،
زکریا فرخفال، محمد فیضی و یوش،
مجموعه‌ای از مجلات ادبی
رویز را تحت عنوان «جنگ افغانستان»
به‌وجود می‌آورند که سال‌ها به‌عنوان

مرجعی قابل اتکا در کشور و منطقه
اصفهان شناخته می‌شود.
رخدادهایی بعدی، بدون حذف نام
صاحبان قلم باشد و دانشده، چند
حرکت بسیار مؤثر بر شعر اصفهان
است که در بیشتر آنها محوریت
یخ‌پاشونه را باید به آقای محمود
آذینیک‌پشت نسبت داد که کسی که پس
از جدایی از گروه چند شعر اصفهان
مجموعه‌ای از نظرها را در تألیفاتی
همراه با دیگر بزرگان معرفی می‌کند
که شاید بتوان این مجموعه‌ها را
دارای تأثیر فراوانی بر شعر معاصر
اصفهان و ایران دانست:

انتشار «کتاب شعر» یک دو
سخنرانی در کنگره بزرگداشت نیما
به حضور اکثریت قاطع صاحب‌نظران
شعر معاصر نامیایی در سال ۱۳۷۷
انتشار مجله جنگ پردیس
تألیف دو کتاب انتقادی «مشکل
شعر شاملو» (از اندیشه نا شعر) و
از گمشدگی نا راهی (پیرامون شعر
فروز فرخاد)
ترجمه کتاب «آبایز» سن ژان
پرس (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین
منظومه‌های شعر مدرن جهان و
مقالات مرتبط با آن)
ترجمه کتاب جوزف اونگارتی
(پیرامون اشعار کوتاه و زیست
اونگارتی)
افزون بر این، باید به آموزش مداوم
و جدی چند نسل از شاگردانی اشاره
کنیم که تعدادی از آنها به چهره‌های
شناخته‌شده‌ای در شعر و نقد ادبی
معاصر تبدیل شده‌اند.



برگردیم به اول قصه: یکی بود یکی نبود

سه شعر از محمود نیکبخت

صدایش با آن لحن بیہقی وار



یچانہ واعظ شہرستانی
شاعر و پژوهشگر ادبی

ده هفتاد او را ساختنم به کتاب
 ی: از کشفی کردیم تا رهایی) که از
 ویشی کشیدم و خواندمش. نه
 شکی، چرا که فروغ که دیگر را به من
 می کرد، می فرمود که تا آن روز اینگونه
 بود تمام بعد کتاب (مشکل شاملو در
 در آمد که بارها و بارها خواندم و هر
 شش تا هفتاد آن روز رسیدم، می هر
 ملی آن کتاب در آن روز و بیژنی که
 می بود شالوده فکری را بنا نهاد، را در
 داد و تا امروز مؤثرترین و دقیق ترین
 است که در آن روز خواندم. ما به
 شکرهای دروغی نیما را فرستادیم
 شعر او و رفتار و دهان باران

که گنبد را قاف به پای بهتر است بگویم در
آغوش گرفته بود. دستور آن منظره شده
بود که از طراخی و ساختن این چنین که
میوشه و میوه خواهش بوده، گفت بعد از هر
بار از او. با آن گفت میبشگی اش همه را
به سطر و واژه به واژه خوانده بود و بر هر یک
تقدیهایی نوشته بود. در مورد یکی از آنها
شروع به سخن گفتن کرد و مرا مسلسل وار
به ریگ کلمات گرفت. مهیوت مدام بودم.
سپاسر اینها را انتقال بود، به طوریکه
فهم گرفته‌های نمی رسیدم، همه واژه‌ها در
دسترسش بود. آنقدر تند سخن می گفت
که ذهنم می دید و به گردش نمی رسید. از
این سخن را تا شاخ می پدید که در هر
سخن سخن را تا این سخن می پیچید که
بود، از فیه ما فیه، از نوشته‌های بهاء ولد
مولانا تا آیدا در آینه شاملو و مقایسه‌اش
با اسلا در آینه آرنکون، از سخنهای جوزیه
گورگانی و آرا و نظریات و دیگر
فرمالیته‌های روس و من سراپا گوشت
شد. بدم و بهت زد نگاهش می کردم. آن

گاهی
 او را در همین سنگ‌ها می‌یابم
 رگ‌هایش را
 در رگه‌های آبی مرمر دنبال
 می‌کنم
 نمی‌دانم
 از خاک بود یا از آب
 ردش را در تک‌سنگ گم می‌کنم
 بازمی‌گردم
 این راه به آسمان می‌رسد
 گاهی
 چهره‌اش
 در جرعه آبی باز می‌شود
 که بر خاک می‌ریزم
 نمی‌دانم
 از باد بود یا از آفتاب
 بی‌بال می‌پرد
 دود می‌شود
 هو را
 باز هم از عطر خاک می‌انبارد

۲
گفتم از یک‌هاش می‌گویم
اما صدف‌ها
همه سفیدند و سرد
در خود آسمانی ندارند
گفتم از آسمان چشم‌هاش می‌گویم
اما من و نسیم
در سپیده‌دم همیشه می‌لرزیم
صبوحی نیست
پلک‌های من از شب سنگین است
گفتم از مردمک‌هاش می‌گویم
اما در این سپیده
همیشه شبی سرگردان است
نه، دیگر از صدف و سپیده
نمی‌گویم
در این جزیره همیشه شب است
در تو می‌نگرم
در زمزم مردم تو
در چهارم
که در انتهای شب
نوری سیاه می‌شود

کسی در این آسمان جویبی
موریا نه ندیده است
سقف
شاید ذرات نور
نشت می کند
نه، در این خانه درجه ای نیست
پلکانی است که به زیر زمین می رسد
به شب
به دیواری که سبز می شود
لایه لایه پوست بی اندازه
روزی که به روز باز می شود
در «خرند» از آفتاب
همین باریکه نور مانده است
که بر خاک می لرزد
وقت غذا می رغان نیست
گنجشک هامی آیند
می نشینند
کز کرده
در خاک نوک می زنند
ذرات روشن را به منقار می گیرند